



تاریخچه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۰۱


تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۲

فصلنامه علمی پژوهشی آفاق فقاقت

دوره دوم، شماره اول، تابستان ۱۴۰۳، ص ۸۵ تا ۱۰۲



تبیین نظریه سنخه امام خمینی رحمته الله علیه در مبحث تمایز علوم و بررسی نقدهای وارد شده بر آن

مهدی سلامتیان  ID طلبه درس خارج حوزه علمیه قم

m.salamat76@yahoo.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله : علمی - پژوهشی

ملاک تمایز علوم، از جمله موضوعاتی است که همواره محل بحث و تضارب آراء بوده است و از جمله این ملاکات، نظریه سنخه است که دیدگاه جدید و متفاوتی نسبت به باقی نظریات به شمار می آید و باید گفت که عدم توجه و تدقیق لازم در این نظریه، باعث ایجاد اشکالات فراوان شده است بر اساس این توضیحات، در نوشتار پیش رو که به روش تحلیلی توصیفی است، تمامی زوایای متناسب با موضوع مقاله، مورد تحلیل و تدقیق قرار گرفته است و در فصل آخر، اشکالات برخی از علما بر نظریه سنخه ذکر شده است و مورد واکاوی دقیق قرار گرفته و پاسخ آن ها با استفاده از عبارات مبدع این نظریه یعنی امام خمینی رحمته الله علیه داده شده است نتیجه حاصل از تحلیل صورت گرفته آن است که علم به معنای مجموعه گزاره ها، مرکب اعتباری است و به همین دلیل، تمایز و وحدت آن نیز اعتباری خواهد بود حتی در علوم حقیقی؛ و ملاک میز به موضوع به دلیل مرکب اعتباری بودن و در نظر نداشتن موضوع واحد جامع در زمان شکل گیری علوم، غیرقابل قبول است و ملاک میز به غرض (به تنهایی و بدون منشأ) محال است زیرا لازم می آید غرض بی جهت هر مسئله ای را شامل شود ضمن اینکه غرض ذاتاً متأخر از سنخیت مسائل است.

کلیدواژه: تمایز علوم، اصول، سنخه، موضوع، مرکب اعتباری، غرض

مقدمه

یکی از مسائل مهم در تقسیم‌بندی و تمایز علوم از یکدیگر، مناط و ملاک تمایز است برخی موضوع و عرض ذاتی را ملاک تمایز دانسته‌اند و برخی دیگر سراغ غرض رفته‌اند یکی از نظریات جدید در این مسئله، نظریه سنخه است که بحث بسیار مفصل و نوینی در بررسی ماهیت علوم و تفاوت آن‌ها دارد.

سنخه از نظر لغوی، از ریشه سنخ اشتقاق پیدا کرده است و به معنای مشابهت است و معنای مورد نظر امام از سنخه، مشابهت ذاتی بین مسائل است و این سنخیت، مسائل هر علمی را از مسائل علم دیگر جدا می‌کند، مثلاً وقتی به مسائل علم نحو برخورد می‌کنیم، می‌بینیم بین مسئله «الفاعل مرفوع» و «المفعول منصوب» یک سنخیت ذاتی تحقق دارد و این سنخیت چون در ذات مسائل وجود دارد، نیاز به تعلیل ندارد. نکته بسیار مهم در این نظریه وجود دارد که غفلت از این دو، باعث توهم تسامح در این نظریه می‌شود.

اول یک اینکه باید دید که آیا امام با همان فضا و نگاه مشهور (اعم از دید عقلی که همان عرض ذاتی شود یا غرضی) به نظریه سنخه رسیده است یا خیر و به صورت کلی سنخه را زاییده نگرش عقلی دقی می‌داند یا عرفی عقلایی؟ و دوم اینکه تحلیل این نظریه، مبتنی بر همان نگاه مشهور به علم و ساختار آن است یا خیر؟ در این موضوع متأسفانه نوشته و مقاله‌ای وجود ندارد و غالب مقالات مرتبط، تنها به ذکر اصل این نظریه با اختصار و بدون تمرکز بر جهاتی که در این مقاله در نظر گرفته شده، ذکر شده است.

در نهایت باید گفت که قرار دادن ملاک تمایز در علوم، تأثیر سرنوشت‌سازی در ورود و خروج مسائل مختلف از علوم مختلف می‌شود مثلاً در علم اصول اگر باعث خروج بعض مسائل شوند، آن مسائل در دستگاه استنباطی قرار نخواهند گرفت و طبیعتاً بسیاری از لوازم و فتاوا مرتبط با آن مسئله در علم فقه، حذف خواهد شد لذا بررسی درستی یا نادرستی ملاک سنخه اساساً از این جهت که تأثیری مستقیم در ورود و خروج مسائل اصولی دارد، بسیار مهم است.

۱. روش پژوهش

مقاله حاضر به صورت تحلیلی توصیفی مورد کاوش قرار گرفته است و در ابتدای پژوهش، نظریه سنخه در عبارات و کتب امام خمینی علیه السلام و در تقریر علمای متأخر از امام که در زمره شاگردان ایشان قرار دارند، مورد بررسی قرار گرفت و بعد از واکاوی دقیق این نظریه، مابقی مبانی تمایز در علوم، مورد دقت نظر قرار گرفت و در ادامه این بحث، نقدهای امام خمینی علیه السلام به آن مبانی بررسی شد و در نهایت، اشکالات سایر علماء به این نظریه به همراه پاسخ‌ها مورد تأمل قرار گرفت و جمع‌بندی شد. بیان این نکته نیز لازم است که برخی از پاسخ‌ها در عبارات امام صراحتاً وجود دارد و برخی با تحلیل و با استفاده از قرائن از عبارات ایشان برداشت می‌شود (و باید گفت که این تحلیل‌ها مستفاد از برخی شاگردان امام است همانند آیت‌الله فاضل لنکرانی علیه السلام و یا حضرت آیت‌الله فرحانی)



۱. ماهیت علم و نقش آن در شکل‌گیری سنخه

علم مشترک لفظی است و دو معنا دارد معنای اول همان علمی است که کیف نفسانی است و حصول آن ضروری است و به حصولی و حضوری تقسیم می‌شود (طباطبایی، ۱۴۳۶، ص ۱۶۶) و معنای دوم علم به معنای مجموع مسائل مرتبط است فرض کنید ۶۰ مسئله و تصدیق در جهت خاصی با یکدیگر اشتراک دارند به مجموع این مسائل علم می‌گویند. البته طریقه اکتساب این تصدیقات، قطعاً یا حضوری است و یا حصولی. اما از آن جهت که به مجموع مسائل مرتبط به یکدیگر، علم گفته می‌شود قطعاً باید به این نکته توجه داشت که علم به معنای دوم با اولی متفاوت است.

این افتراق نزد همه صاحب نظران واضح و مبرهن است اما عدم التفات به لوازم این مسئله، باعث شد در بحث تمایز و ملاکات آن، مبانی مناقضی با این مسئله مطرح شود.

۱-۱. تفاوت مرکب حقیقی و مرکب اعتباری

ترکیب اعتباری آن است که میان اجزای مرکب، یک جهت وحدت حقیقی (که ناشی از ذات یا وجودی واحد درازای مرکب باشد) وجود ندارد؛ بلکه اتحاد اجزاء، یا اتحادی فرضی و اعتباری است و یا اتحادی است ناشی از شکل و هیئت جمعی اجزاء به گونه‌ای که اگر به واقعیت خارجی اجزا توجه شود، هیچ جهت وحدت واقعی میان اجزاء یافت نمی‌شود. نشانه این نوع ترکیب، آن است که مرکب، افزون بر آثار و ویژگی‌هایی که تک تک یا مجموع اجزای آن دارند، دارای آثار و ویژگی‌هایی دیگر نیست؛ مثلاً ترکیب یک خانه از مصالح ساختمانی، ترکیبی اعتباری است؛ زیرا واقعیت خارجی خانه، چیزی جز مصالح ساختمانی و شکل مجموعی آن مصالح نیست و ویژگی‌های خانه نیز ناشی از ویژگی‌های تک تک مصالح و ویژگی‌های مجموع آن‌ها باهم (ویژگی‌های ناشی از شکل جمعی این مصالح) است (زنوزی، بی تا ص ۹۸)

ترکیب حقیقی آن است که میان اجزای مرکب، یک جهت وحدت حقیقی وجود دارد؛ ملاک وحدت حقیقی، وجود و ذات است. (سبزواری، ۱۳۶۹ ش، ج ۲، ص ۳۶۸) و لذا چیزی که دارای وحدتی حقیقی است لزوماً دارای وجود ذاتی واحد نیز هست که این وجود و ذات واحد، از آن کل مرکب است؛ از این رو اگر اجزای یک مرکب افزون بر اینکه ممکن است هریک دارای وجودی متمایز از وجود دیگر اجزا باشند در ضمن یک ذات و وجود واحد جمع نشوند، دارای ترکیب حقیقی نخواهند بود. نشانه این وحدت حقیقی و وجود واحد، آن است که مرکب، علاوه بر آثار و ویژگی‌هایی که تک تک یا مجموع اجزای آن دارند، خود دارای آثار و ویژگی‌هایی دیگر نیز هست. (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۳۶۹)

مثلاً ترکیب آب از اکسیژن و هیدروژن، ترکیبی حقیقی است؛ زیرا آب افزون بر خواص و آثار طبیعی خود اکسیژن

و هیدروژن، دارای ویژگی‌هایی است که در آن دو به تنهایی موجود نیست. علم مرکب اعتباری است لذا چیزی غیر از اجزا خود نیست. (خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۵)

۱-۲. نگرش امام خمینی علیه السلام به علم و ملاک تمایز

همه علماء علم را به مجموعه مسائل معرفی می‌کنند ولی به چگونگی شکل‌گیری آن، دقت نمی‌کنند و به لازمه آن، پایبند نمی‌شوند. اساساً علم در آغاز ظهور خود، بسیط و محدود بوده و بعد توسعه و افزایش یافته است و همین توسعه و تکثر تدریجی مسائل علوم خود دلیل بر اعتباری بودن این علم هست و این نکته را می‌توان در عبارات امام مشاهده کرد و ایشان در ابتدا بعد از طرح مدعا (مرکب اعتباری بودن علم و رد موضوع داشتن علوم) دلیل را تحول و توسعه علوم از نقص به کمال می‌داند (خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۵ و ۴۰) با توجه به این جهت، باید در نظر داشت که ملاک دانستن غرض با توجه به ساختار علم، غیرمنطقی است زیرا غرض بعد از شکل‌گیری علم حاصل می‌شود (مسئله غایت یا علت غایی بودن غرض را در فصل آخر شرح خواهیم داد) در نهایت باید گفت که تحقق غرض منوط به شکل‌گیری علم و حصول آن فایده و غرض است.

نتیجه دیگری که از توجه به نوع شکل‌گیری علم و مرکب اعتباری بودن آن به دست می‌آید این است که موضوع نیز نمی‌تواند ملاک تمایز قرار بگیرد زیرا مدون علم، در ابتدا موضوع واحد و جامعی را در نظر نداشت تا بر طبق آن، مسائل آن موضوع را وارد علم کند. مثلاً در علم جغرافیا، اول کسی که این علم را در قالب چند مسئله اندک تأسیس کرد، موضوع واحدی مانند زمین و احوالات آن را در نظر نداشت بلکه تنها درباره احوالات و هیئت زمین محل زندگی خود یا مناطق مجاور، مطالبی را قرارداد ولی بعدها جغرافی دان دیگری مطالب و مسائلی را در رابطه با زمین و احوالات و هیئات منطقه خود را اضافه کردند و به همین ترتیب پیش رفت تا اینکه بعد از استکمال این علم با توجه به حد مشترک جمع‌آوری شده، موضوعی را برای آن قراردادند. لذا نمی‌توان گفت که اساساً ملاک تمایز و وحدت یک علم، موضوع یا غرض است. (خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۰)

همه این نتایج مستقیماً با دقت به ساختار و چگونگی شکل‌گیری علم، به دست می‌آید (حضرت امام علیه السلام در کنار این استدلال، ادله نقضی دیگری بر هر دو مبنای موضوع و غرض مطرح کرده‌اند و به صورت کلی استدلالات ایشان، با استفاده از حد وسط انبساط علوم و مرکب اعتباری بودن آن، هم دلیل بر عدم تمایز به موضوع و غرض دارند هم با رد و نقض آن مبانی، فقدان دلیل آن مبانی یا اصطلاحاً عدم الدلیل بر تمایز به موضوع را اثبات می‌کنند.) و همان‌گونه که گفته شد، با دقت به ماهیت علم و لوازم آن، در معرض این تسامحات در بحث ملاک تمایز قرار نخواهیم گرفت.



۲. تفاوت تمایز سنخه با تمایز به غرض

یکی از نظریات مهم در مسئله تمایز علوم، تمایز علوم به اغراض است با این توضیح که هر مسئله‌ای که تأمین‌کننده غرض باشد، وارد آن علم خواهد شد و یکپارچگی علم، از جهت اشتراک در تأمین غرض خواهد بود. تمایز این مسائل با یکدیگر نیز، با این ملاک شکل می‌گیرد. از جهتی غرض نیز در نظریه سنخه جایگاه خاص خود را دارد و این اشتراک، باعث ایجاد این توهم می‌شود که نظریه تمایز به غرض، مورد قبول قائلین به سنخه است و ما درصدد رفع این توهم و تنقیح کامل جایگاه غرض در نظریه سنخه هستیم.

نظریه مشهور در باب تمایز، میز به موضوعات است و شاید بتوان گفت اول کسی که تمایز به اغراض را ممکن دانست، میر سید شریف جرجانی است (این مطلب در کتاب اصول فقه شیعه نیز مطرح شده است). (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ش، ج ۱، ص ۹۷) با این توضیح که مطرح کردن موضوع برای تمایز علوم بدین دلیل است که شناخت حقایق متعدد و احوال آن به صورت مختلط، مشکل است. از این رو، دانشمندان درصدد برآمده‌اند تا برای ضبط و تسهیل تعلیم و تعلم علوم، احوالی را که مربوط به یک یا چند چیزند و با یکدیگر تناسب دارند، در نظر بگیرند و آن یک یا چند چیز متناسب را موضوع قرار دهند و آن مجموعه را علم واحد به شمار آورند. وی سپس می‌گوید: هرچند تمایز علوم با امور دیگری از قبیل غایت نیز ممکن است. (رازی با شرح جرجانی، بی تا ج ۱، ص ۳۹ و ایجی با شرح جرجانی بی تا ص ۱۸) و از جمله قائلین به این نظریه آخوند خراسانی (خراسانی، ۱۴۳۸، ج ۱، ص ۲۰) و محقق خویی و ... هستند که جای خود به آن رسیدگی خواهیم کرد.

قبل از بررسی این نظریات و تدقیق در تفاوت بین دو غرض، لازم است ماهیت غرض و اقسام آن را توضیح و مورد بررسی قرار دهیم. معنای غرض بدیهی است (در جای خود غایت یا علت غایی بودن غرض را بررسی خواهیم کرد) و تمایز به غرض بدین شرح است که ملاک تمایز (هرچند در موضوع و یا در محمول با یکدیگر متفاوت باشند و به دید کلی پراکنده باشند) اشتراک مسائل در غرض واحد آن علم است مثلاً اگر غرض در علم منطق، عصمت ذهن از خطا باشد، هر مسئله از هر علمی که بتواند این غرض را در حیطه خود تأمین کند، جزء این علم خواهد بود. غرض نیز در دو مقام مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد:

الف) غرض تدوین: مدون در ابتدای تدوین سلسله مسائل علم، با غرضی خاص آن را از علوم دیگر متمایز می‌سازد و یا به عبارتی وقتی خواستند علم را تدوین کنند و مسائل را به صورت یک مرکب اعتباری مطرح کرده و مثلاً آن را علم «نحو» بنامند، آنچه سبب شد این علم و علوم دیگر را تدوین کنند، باعث تمایز علوم از یکدیگر گردید. (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۹۹)

ب) غرض تعلیم و تعلم: گاهی استاد غرضی را به متعلم معرفی می‌کند تا با استناد به آن، قدرت پیدا کند که مسائل علم مورد بحث را از سایر مسائل علوم جدا سازد مثلاً محصل می‌خواهد علم نحو را یاد بگیرد و استاد

ضابطه‌ای را در اختیار محصل قرار می‌دهد تا با استناد به آن ضابطه بفهمد کدام مسئله نحوی است و کدام یک صرفی؛ و تفاوت این دو مقام در این است که غرض تعلیم متأخر است ولی غرض تدوین، در هنگام تحقق یافتن علم ملاک قرار می‌گیرد و نکته دیگر اینکه غرض تدوین و تعلیم گاهی متفاوت می‌شوند زیرا معلم ممکن است با در نظر گرفتن شرایط متعلم، ضابطه و غرض دیگری غیر از غرض تدوین معرفی کند. این دو مقام تنها در صورت قبول غرض به عنوان ملاک تمایز جاری نیست بلکه به صورت کلی نیز مطرح است همان‌گونه که محقق خوبی به صورت کلی این ۲ مقام را شرح داده است. (فیاض، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۵).

برخی از اساتید در تفاوت غرض در مقام تعلیم و غرض در مقام تدوین، این‌گونه گفته‌اند که:

«غرض تعلیم متأخر از تدوین است و ممکن است غرض تعلیم و تعلم با غرض تدوین فرق کند. کسی که این علم را تدوین کرده است یک غرض داشته و کسی که این علم را یاد می‌گیرد غرض دیگری داشته باشد مثلاً برای تفوق و حشمت این علم را یاد بگیرد» (خارج اصول آیت‌الله فرحانی، جلسه ۱۱)

غرض تعلیم بنا بر آنچه در توضیح مطلب گفته شد، هیچ ارتباطی به غرض شخصی متعلم نسبت به تعلم ندارد بلکه مقصود این است متعلم که غرض و ضابطه مشخصی در نظر می‌گیرد تا بتواند مسائل هر علم را از مسائل علوم دیگر تفکیک و تمییز دهد. لذا تبیین غرض تعلیم به غرض شخصی متعلم، مانند تحصیل برای تفوق و حشمت صحیح نیست.

بعد از تبیین ملاک غرض و اقسام آن، لازم است به نقش غرض در سنخه بپردازیم؛

امام خمینی علیه السلام در چند عبارت به نکته مهمی اشاره می‌کنند و آن هم ترتب غرض بر ملاک سنخیت و تأخر آن نسبت به سنخه است. همان‌گونه که مشابهت ذاتی مسائل، وحدت بخش است تفاوت و افتراق ذاتی مسائل با یکدیگر، تمایز بخش است و علت اصلی تمایز، تفاوت در ذاتیات مسائل است و نه غرضی که خود متأخر از قضایا است. (خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۴) و می‌توان گفت که قول به غرض در تمایز، محال است زیرا نمی‌توان بدون وجود هیچ اختلاف در نفس مسائل، غرض را مایز بین آن‌ها بدانیم و اگر بتوانیم ملاک غرض را بدون پشتوانه ذات مسائل در نظر بگیریم لازم می‌آید که این ملاک را بی‌جهت بر هر قضیه‌ای صادق بدانیم (لنگرودی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۱) فرض کنید غرض و مایز علم منطقی از بقیه علوم، عصمت از خطا در ذهن است طبیعتاً مسائلی وارد این علم می‌شوند که این غرض را در ذات خود تأمین کنند و به همین دلیل است که باید بگوییم مسائل همان‌گونه که ذاتاً عصمت از خطای در ذهن می‌دهند ذاتاً خود را از بقیه مسائلی که عصمت از خطای در ذهن نمی‌دهند متمایز می‌سازند و غرضی که به تنهایی ملاک دانسته شده است (آخوند خراسانی و...) وقتی درست است که ذات مسائل این‌گونه باشند و اگر عصمت از خطا هیچ ارتباطی به ذات مسائل نداشته باشند، این ملاک را می‌توان بی‌جهت بر هر مسئله‌ای قابل صدق دانست زیرا لزومی ندارد مسئله‌ای ذاتاً واجد این ملاک و غرض باشد.



توجه به این نکته مهم نیز لازم است که در نظریه سنخه، نمی‌توان غرض را در متقدم سنخه دانست به این معنی که بگوییم غرضی معین شده است و بعد از آن مسائل دسته‌بندی شده‌اند زیرا در واقع این چنین نبوده که برای علم طب، غرضی مشخص شود و مسائل بر اساس آن وارد یا خارج شوند بلکه سیر علوم از نقص به کمال بوده است و هر گزاره‌ای که ذاتش مشابهتی با مسائل قلیل علم طب داشت، وارد می‌شد و دلیل دیگری که امام خمینی علیه السلام نیز در عبارت خود به آن اشاره می‌کنند این است که تعیین غرض، بعد از شکل‌گیری علم است نه قبل از آن؛ زیرا قبل از حصول آن علم، علمی نبود که غرضی در کار باشد (در فصل پایانی این استدلال را با دقت و تفصیل بیشتری واکاوی خواهیم کرد)

نتیجه‌ای که از ذیل این استدلال‌ات گرفته می‌شود، این است که در این نظریه قطعاً غرضی که در نظریه سنخه وجود دارد نه تدوینی نخواهد بود (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۰۳) و نه تعلیمی، زیرا وجود غرض (به تنهایی) قبل از تدوین و حتی بعد از شکل‌گیری آن علم، با دو استدلال رد شد (البته آیت‌الله فاضل غرض قبل از تدوین را منافی تأخر آن از سنخه نمی‌داند و ما در فصل بررسی اشکالات کاملاً آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد.) و غرض تعلیمی نیز از مقام بحث خارج است و در نهایت می‌توانیم بگوییم که این غرض فایده و نشانگر مشابهت یا مغایرت ذات مسائل است نه کمتر و نه بیشتر.

۳. چگونگی شکل‌گیری وحدت در نظریه سنخه

در ابتدای مقاله، به این مسئله اشاره شد که علم به معنای مجموعه مسائل، مرکب اعتباری است. با توجه به این نکته، طبیعتاً وحدت حاکم بر علم نیز اعتباری خواهد بود (انتزاعی) اما نکته‌ای که امام خمینی در ابتدای تبیین مسئله به آن اشاره می‌کنند این است ملاک سنخه، منشأ ترتب وحدت و تمایز است و ما به اعتبار وحدت برای شکل‌گیری علم و به غرض، جهت تمایز آن علم نیازمندیم؛ اما باید گفت که این دو ملاک کاملاً وامدار و وابسته به ملاک سنخیت می‌باشند و نظریه سنخه، منشأ اعتبار وحدت و غرض است. (خمینی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۵) برخلاف برخی از بزرگان مانند آخوند خراسانی علیه السلام که غرض را مستقلاً ملاک می‌دانستند.

باید به این نکته توجه داشت که نظریه سنخه در کلام امام خمینی علیه السلام دو رکن دارد: رکن اول اصل مسانخت و تناسب ذاتی مسائل با یکدیگر است رکن دوم، اعتبار وحدت است. رکن اول، به تنهایی باعث شکل‌گیری یک علم نمی‌شود بلکه باید عقلاً این اجزاء را کنار نهند و حکم به وحدت این مسائل با یکدیگر کرده و مجموع این مسائل را یک علم اعتبار کنند (خارج اصول آیت‌الله فرحانی، جلسه ۱۳ و ۱۴)

۱-۳. وحدت اعتباری در علوم حقیقی

با نگاه به علم و جنس اعتباری آن، فرقی بین علوم حقیقی و اعتباری نمی‌ماند زیرا هر دو متشکل از گزاره‌های متعدد هستند و با نگاه به این جهت، هر دو علم اعتباری هستند و اعتبار وحدت و تمایز به غرض، نشأت گرفته از سنخه خواهد بود. مبنای دیگری وجود دارد که تحلیل و بررسی آن، موجب روشن‌تر شدن مبنای سنخه خواهد شد و آن عبارت است از اینکه؛

ما در علوم حقیقی رابطه‌های حقیقی و واقعی بین موضوع و محمولات آن (عوارض ذاتی مبتنی بر علیت و حد حقیقی) می‌بینیم و ارتباط سلسله موضوعات و محمولات علوم مختلف برمدار علیت، رمز وحدت تشکیکی سلسله‌های علمی است. در این سنخ از علوم برهانی نمی‌توان وحدت اعتباری را ملاک دانست زیرا این ملاک موجب می‌شود تا امکان هرگونه تغییر در مسائل اعتباری علم به وجود آید حال آنکه ما شاهد یک ارتباط علی و واقعی بین موضوع و مسائل علوم برهانی هستیم و این وحدت منوط به اعتبار آدمی نیست. تذکر این نکته نیز لازم است که اعتباری بودن علم (از حیث مرکب اعتباری بودن آن) ارتباطی به حقیقی بودن تمایز علوم برهانی ندارد زیرا امتیاز مزبور، وصف موضوع آن‌هاست که وجود حقیقی دارد نه وصف خود علم که مجموع قضایا است. لذا می‌توان گفت که علوم برهانی از حیث علم بودن، اعتباری و از حیث حقیقی بودن موضوع علم آن‌ها و حاکمیت رابطه عرض ذاتی و علیت، حقیقی هستند. (جوادی آملی، ۱۴۰۰، ج ۱، ۲۱۴-۲۱۷)

این مبنا، هرچند اذعان به اعتباری بودن علم (از حیث مرکب اعتباری بودن) دارد و در این بخش همراه با مکانیزم نظریه سنخه است اما در ۲ بخش مخالف است:

الف) اعتبار وحدت تنها در علوم اعتباری امکان‌پذیر است و در علوم حقیقی این اعتبار غلط است؛ زیرا رابطه واقعی سلسله موضوعات و محمولات است که باعث ایجاد یک وحدت واقعی و تشکیکی در صفحه نفس می‌شود. ب) در علوم حقیقی قائل به تمایز به عرض ذاتی و موضوع است.

در فصل قبل در نقد بخش دوم این مبنا، به قدر کفایت مطالبی ذکر شد و تکرار آن مطالب لازم نیست اما در بخش اول مطلب، نکته‌ای وجود دارد که ذکر آن خالی از لطف نیست؛

تدقیق در عبارات و استدلالات امام خمینی علیه السلام، نشانگر این است که ایشان اصلاً در فضای رابطه‌های واقعی مسائل با یکدیگر، (به‌تنهایی) سیر نکرده است و تکیه ایشان بر مسئله‌ای است به نام انقباض و انبساط یا تطور علوم از نقص به کمال است (که مهم‌تر از اعتبار وحدت است) و از همین حد وسط برای اثبات ترکیب اعتباری علم و رد تمایز به موضوع و برای رد اشکال تفکیک بین حقیقی و اعتباری استفاده می‌کنند.

وقتی نگاه ما به علم به معنای مجموعه گزاره‌ها تعلق می‌گیرد، همانند کسی است که نگاهش به کل ساختمان تعلق گرفته است و نه آجرها و مصالح خرد آن. در این فرض، فرقی در اینکه گزاره حقیقی است یا اعتباری، وجود



ندارد. (خارج اصول آیت الله فرحانی، جلسه ۲ و ۵) با در نظر گرفتن اشکالات تمایز به موضوع و در نظر گرفتن این توضیح، مطلب تمام می شود و فقط اشاره به یک نکته مهم دیگر در باب انقباض و انبساط لازم است طرح مسئله انقباض و انبساط علوم نشان می دهد که اعتبار وحدت کافی نیست و اعتبار وحدت باید به گونه ای تصویر شود که بتوان خصوصیات فردیه مسائل مختلف یک علم (مانند مشاء و اشراق در علم فلسفه) در آن حفظ شود لذا از نظر آیت الله فرحانی، در مرکب اعتباری، اعتبار وحدت بر اساس اعتبار جامع است و اعتبار جامع است که می تواند این انقباض و انبساط را تبیین کند؛ و این جامع، در هر علمی وجود دارد فارغ از اینکه معلوم حقیقی باشد یا اعتباری باشد یا به عبارتی مسائل علم حکمی باشند یا ادبیاتی؛ و ریشه مسئله جامع (عقلایی) در عبارات آخوند، در ذیل بحث تداخل دو علم، وجود دارد (درس خارج آیت الله فرحانی، جلسه ۲۴ و ۲۷)

ما در این مقام، تنها برای تبیین نظریه سنخه و اشکال به مبنایی که ذکر شود از جامع به صورت اجمالی استفاده کردیم. مسئله جامع توضیحات بسیار مفصل تری می طلبد که در جای خود و در محل خاص خود باید بررسی شود.

۴. بررسی اشکالات نظریه سنخه

بخش قابل توجهی از نظریه سنخه و ارکان آن ذیل فصل های گذشته تبیین شد و در این فصل لازم است جهت تبیین و تحدید کامل این نظریه، برخی از نکات اساسی و اشکالاتی که بر این نظریه نیز وارد شده است را مطرح کرده سپس در صحت و سقم آن ها اظهار نظر کنیم.

لازم به ذکر است که برخی از اشکالات قائل ندارد و دفع دخل مقدر است که باعث روشن تر شدن مبنای سنخه می شود.

۴-۱. تکلیف مسائل مشکوک در نظریه سنخه

گفته شد که سنخه یعنی مشابهت ذاتی موجود در جوهر مسائل هر علم؛ و این سنخیت، مسائل هر علمی را از مسائل علم دیگر جدا می کند مثلاً وقتی به مسائل علم نحو برخورد می کنیم، می بینیم بین مسئله «الفاعل مرفوع» و «المرفوع منصوب» یک سنخیت ذاتی تحقق دارد و این سنخیت چون در ذات این مسائل وجود دارد نیاز به تعلیل ندارد؛ اما سؤالی که باقی می ماند این است که در رابطه با مسائلی که مسانخت یا عدم مسانخت آن محل شک است، مکانیزم نظریه سنخه چه راهکاری را پیشنهاد می دهد؟

در جواب می گوئیم، می بایست مسائل مشکوک را کنار مسائل قطعی علم بگذاریم (مسائلی که سنخیت مابین آن ها قطعی است) و آن ها را مقایسه کنیم، اگر سنخیتی وجود داشت جزء مسائل آن علم، به حساب می آید و اگر سنخیتی وجود نداشت، خارج از آن علم است. (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۳۳)

۲-۴. غایت یا علت غایی بودن غرض در نظریه سنخه

امام خمینی علیه السلام در رد ملاک تمایز به غرض، آن را متأخر از ملاک سنخه و از ذاتیات آن می‌داند. آیت‌الله سبحانی نیز در المبسوط اشاره به این نکته دارند و غرض را در هر دو مقام، متأخر از علم و تحقق آن می‌دانند زیرا غرض می‌بایست بعد از شکل‌گیری علم به عنوان مجموعه مسائل، ملاک قرار گیرد. به این دلیل که قبل از شکل‌گیری علم، غرضی محقق نمی‌شود لذا تمییز در مقام ذات مسبب اصلی تمایز علوم مختلف از یکدیگر بوده است نه غرض آن‌ها. (سبحانی، ۱۴۳۱، ج ۱، ص ۲۸)

همان‌گونه که قبل تر گفته شد این اشکال به آخوند خراسانی علیه السلام و همه کسانی که قائل به تمایز به غرض هستند گرفته شده است در این بین آیت‌الله فاضل این اشکال را وارد نمی‌داند با حد وسط خلط بین غایت و علت غایی و یا به عبارتی غرض تدوین خارجی و غرض تصویری و ذهنی. با این توضیح که گاهی مقصود از غرض، وقوع خارجی آن است و گاهی صرف تصور آن وقوع خارجی است که محرک عمل به حساب می‌آید مثل مدرسه‌ای که برای اسکان طلاب ساخته می‌شود، اسکان خارجی طلاب، بعد از ساخته شدن مدرسه، تحقق پیدا می‌کند، ولی وجود ذهنی همان غایت، قبل از ساختن مدرسه است زیرا کسی که می‌خواهد مدرسه‌ای بسازد، ابتدا اسکان طلاب را (به عنوان یک غرض) در نظر می‌گیرد و سپس شروع به ساختن مدرسه می‌کند. (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۰۰) در نتیجه مقصود مرحوم آخوند، علت غایی یا غایت تصویری و ذهنی است نه غایت خارجی که متأخر از شکل‌گیری علم و مجموعه مسائل است؛ و دلیل بر این مدعا عبارت آخوند است که می‌فرمایند:

«جامع مشترک بین مسائل علم، این است که آن‌ها در غرض تدوین، دخالت دارند» (آخوند خراسانی، ۱۴۳۸، ج ۱، ص ۲۰).

با این توضیح که قضایای متفرقه وقتی تجمیع شده و علم نامیده می‌شوند که غرض تصویری یا علت غایی داشته باشد و عامل جمع شدن آن‌ها، همان غرض است و عبارت «به دلیل وجود غرض علم تدوین شد» نیز دال بر غرض ذهنی است و قطعاً مرحوم آخوند ملتفت به این نکته هست که غایت خارجی را دلیل و محرک تدوین علم قرار ندهد (غرض ذهنی محرک غایت و غرض خارجی است و در پله اول برای رسیدن به غرض خارجی باید مسائل دخیل در غرض را جمع کند و با یک اعتبار آن را تبدیل به یک علم کند تا مسیر برای تحقق غرض خارجی یا غایت آسان شود).

در نهایت باید بگوییم که امام خمینی علیه السلام با فرض اینکه غرض مورد نظر قائلین، غایت خارجی است اشکال به تأخر از مجموعه مسائل را وارد کرده است. در صورتی که مقصود آن‌ها از غرض، علت غایی است. حال باید دید که امام علیه السلام در مقام تحلیل و تشریح نظریه سنخه کدام غرض را قصد کرده است.

آیت‌الله فاضل لنکرانی علیه السلام در مقام رابطه غرض به معنای علت غایی و سنخه می‌فرمایند:



«ولی همین اغراض (علت غایی یا غرض ذهنی)، با وجود اینکه رتبه آن‌ها مقدم است، اگر ملاک در تسامخ باشند بازهم تمایز بین علوم به تسامخ است، زیرا آنچه برای ما روشن است و راه کشف غرض است همین سنخیت است. یعنی ابتدا که با مسائل علم برخورد می‌کنیم، ذهن ما به جانب غرض متوجه نمی‌شود بلکه با مشاهده مسائل، می‌بینیم بین آن‌ها سنخیت وجود دارد.» (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۰۶)

و در بخشی دیگر می‌فرمایند:

«اگرچه سنخیت بین مسائل هر علم بعد از تشکیل مسائل پیدا شده است - چون اگر موضوع مسائل نباشد سنخیت تحقق پیدا نمی‌کند - و غرض تدوین - به وجود ذهنی اش - قبل از تشکیل مسائل مطرح است ولی آنچه ما را به همه امور هدایت می‌کند، همین سنخیتی است که بین مسائل و در جوهره ذات این مسائل تحقق دارد و اگر کشفی باشد در رابطه با همین سنخیت است» (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۳۳)

ایشان در ابتدا غرض به معنای علت غایی را در مبنای آخوند اثبات کردند و اشکال امام که متوجه به غایت بود را وارد نداشتند. بعد از آن جایگاه غرض به معنای علت غایی در نظریه نسخه را تحلیل و بررسی کردند و در نهایت این‌گونه نتیجه‌گیری کردند که حتی اگر غرض (علت غایی) را ملاک بدانیم نمی‌توان ترتب آن بر نسخه را انکار کرد. نکته‌ای که به ذهن می‌رسد این است که اشکال خلط بین علت غایی و غایت وارد نیست زیرا غرض در بحث تمایز، اصالتاً در فرض علت غایی و تصویری بودن آن مطرح است و از این جهت است که ملاک تمایز برخی از اعلام قرار گرفته است مثلاً وقتی می‌گوییم غرض علم منطقی چیست می‌گویند هر گزاره‌ای که صیانت از خطای در ذهن بدهد. در این جمله غرض به معنای علت غایی مطرح شده است؛ و مقصود همه قائلین به غرض هم همین است. امام علیه السلام با توجه به این نگاه اعلام به غرض، می‌فرماید غرض متأخر از قضایا است. حال دو برداشت می‌توان از این عبارت کرد؛ اول، همان برداشت آیت‌الله فاضل علیه السلام است و بگوییم که امام علیه السلام خلط کرده است و ملتفت به اینکه مقصود آن‌ها علت غایی است، نبوده است و دوم، اینکه بگوییم ایشان اصلاً در این جمله غایت را قصد نکرده است بلکه ایشان اشاره به نکته دیگری دارند و ما برای تبیین این نکته، از توضیح آیت‌الله سبحانی استفاده می‌کنیم. ایشان می‌فرمایند که فرض کنید دو علم مختلط به یک علم تبدیل شوند قائل میز به غرض، دو غرض متفاوت را از مسائل این علم برداشت می‌کند و می‌بیند که ۵۰ درصد این مسائل مثلاً صیانت از خطای در گفتار می‌دهد و مابقی صیانت از خطا در ذهن. تفکیک این دودسته از مسائل صورت می‌گیرد و تبدیل به دو علم می‌شوند در اینجا سؤالی که به وجود می‌آید این است که چگونه توانستیم تشخیص بدهیم که کدام مسائل منطقی و کدام نحوی؟ و جواب این سؤال از دو حالت خارج نیست: اینکه بگوییم در خود مسئله، یک جوهره‌ای بوده که هم تمایز ایجاد کرده هم محصل این فایده بوده است؛ و یا اینکه بگوییم غرض منشأ خاصی ندارد و در ذات قضایا هیچ عاملی نبوده که محصل غرض باشد.

حالت دوم قطعاً باطل است زیرا به گفته امام علیه السلام و آیت الله لنگرودی، اگر غرض بدون هیچ منشائی در قضایا آن‌ها را تجمیع می‌کند مستلزم این است که هر قضیه دیگری را نیز بتواند شامل شود (لنگرودی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۱) لذا حالت اول اثبات می‌شود و بار د تمایز به موضوع و... تمایز به سنخه یعنی مسانخت و تمایز جوهری مسائل اثبات می‌شود و به عبارتی دیگر میز جوهری، متقدم بر میز به غرض است زیرا غرض بدون منشأ، نمی‌تواند ملاک باشد منشأ آن هم مسانخت مسائل هستند در نتیجه ملاک تمایز، سنخه است و غرض متأخر و مترتب بر سنخه است و یا به اصطلاح آیت الله سبحانی محرک تفکیک (سبحانی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۲)

با توجه به توضیحات مزبور، کاملاً واضح می‌شود که مقصود امام علیه السلام از تأخر غرض، تأخر غایت خارجی نیست بلکه تأخر از تمایز به نفس قضایا است و نسبت خلط به ایشان، غیر قابل توجیه است البته آیت الله فاضل در ادامه تبیین نظریه سنخه با فرض علت غایی، مسیر صحیحی را پیش می‌گیرند و می‌فرمایند که حتی اگر غرض (علت غایی) ملاک تمایز باشد در نهایت، بازگشتش به سنخه است زیرا سنخه، منشأ اصلی تمایز است و غرض فایده آن است و به عبارتی کاشف از آن. لذا اصل ترتب بر فرض علت غایی درست است. در نتیجه همه این توضیحات روشن شد که غرض در نظریه سنخه به معنای علت غایی کاشف و متأخر از سنخه است.

۳-۴. مسئله تداخل علوم در نظریه سنخه

تداخل علوم در یکدیگر در نظریه سنخه، بلامانع است و ضرری به اصل سنخه وارد نمی‌کند (سبحانی، ۱۳۸۲، ج ۱، ۱۷) اما اشکالی وجود دارد که عبارت است از اینکه چگونه یک مسئله می‌تواند با دو سنخ مسائلی که کاملاً متفاوت و متغایر هستند، مسانخت داشته باشد و با توجه به اینکه سنخه، یک رابطه واقعی و خارجی است (در علوم حقیقی، عبارت آیت الله لنگرودی در صفحه ۵۱ به این مسئله به صورت تلویحی اشاره شده است که در ذیل اشکالات بعدی هم مطرح خواهد شد.) این اشکال به صورت مضاعف وارد خواهد شد به این صورت که چگونه با دو امر کاملاً متباین و متغایر شباهت و مسانخت پیدا می‌کند؟

دو جواب به این سؤال داده شده است:

الف) آیت الله فاضل در جواب می‌فرمایند:

«این تسانخ ذاتی، با مطرح شدن بعضی از مسائل در دو علم نیز سازگار است. برای اینکه اگر مثلاً يك مسئله اصولی با مسائل اصولی دیگر سنخیت پیدا کرد، اثبات این سنخیت، نفی سنخیت با مسائل علم دیگر را نمی‌کند، مثل مسئله «الأمر يدل على الوجوب» که هم مسئله لغوی است و هم مسئله اصولی... در نتیجه، تمایز علوم و همین طور جهت جامع بین مسائل هر علم- که از آن به وحدت علم تعبیر می‌کنیم- در رابطه با سنخیت ذاتی است، که بین



مسائل هر علمی وجود دارد و بین آن مسائل و مسائل علم دیگر وجود ندارد.» (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ۱۰۵ و ۱۰۶)

ب) آیت الله فرحانی در جواب می‌فرماید که در عبارات حضرت امام، این نکته وجود دارد که علاوه بر نسخه رکن دومی در این نظریه وجود دارد به نام اعتبار وحدت. که عقلاً با در نظر گرفتن نسخه، این رکن را اعتبار می‌کنند و از این جهت که اعتباری است تداخل در بعضی از مسائل بلامانع است و با توجه به اینکه علم مرکب اعتباری خواهد شد تفکیک دو مرکب اعتباری با تغایر اکثر مسائل، نیز امکان‌پذیر خواهد بود و اشتراک بعضی مسائل در یکدیگر، این تفکیک را از بین نمی‌برد. لذا امام، در یک مرحله نسخه و شباهت واقعی را مطرح می‌کنند و در مرحله بعد، اعتبار علم و وحدت را مطرح می‌کنند که نشأت گرفته از نسخه است و در مرحله آخر، تداخل را بلامانع می‌دانند زیرا علم، مرکب اعتباری است و اعتبار عقلاست و با نگاه به حیث مرکب بودن علم، تفکیک علم الف از علم ب به دلیل اشتراک و تداخل مسائل این علوم در یکدیگر از بین نمی‌رود و این تداخل بلامانع است. در نهایت باید گفت که آیت الله فاضل این مراحل و ارکان در عبارات امام علیه السلام تفکیک نکردند و این رکن (اعتبار وحدت) در توضیحات استاد فاضل بیان نشده است (خارج اصول آیت الله فرحانی، جلسه ۱۲)

جواب دوم همان‌گونه که در فصل سوم نیز از آن استفاده شد، از جواب اول راقی تر است (جواب اول، تکرار مدعاست و استدلال یا توجیهی در ذیل این کلام مطرح نشده است.) زیرا از ظاهر عبارات حضرت امام علیه السلام نیز این سیر مرحله به مرحله برداشت می‌شود حضرت امام علیه السلام در ابتدا وجود ارتباط و سنخیت خاص بین مسائل متشتمله را بیان می‌کنند و بعد از آن رکن مهم دیگری را مطرح می‌کنند که عبارت است از تدوین و اعتبار وحدت توسط عقلاً با در نظر گرفتن منشائیت نسخه؛ و در نهایت با در نظر گرفتن رکن اول یعنی اعتبار علم و وحدت با نگاه به ترکیب علوم، تداخل را در نظریه نسخه بلامانع قلمداد می‌کنند. (سبحانی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۲)

اما لازم است بگوییم که جواب دوم خالی از اشکال نیست و باید بررسی کرد که تداخل بعضی مسائل از نظر امام علیه السلام دقیقاً به چه دلیل بلامانع است؟

اگر دلیل را جواب دوم بدانیم در این صورت معترف به این خواهیم بود که مسائل متداخل اصلاً مسانخت ندارند زیرا اگر مسانخت آن‌ها ثابت باشد دیگر نیازی به جواب دوم نخواهیم داشت بلکه همان جواب اول کفایت می‌کند و از طرفی نمی‌توانیم بگوییم مسانخت ندارند زیرا اگر نسخه منشأ باشد دیگر نمی‌توان مسئله‌ای را تحت آن قرارداد که سنخیت نداشته باشد و دلیل دیگر اینکه امام علیه السلام خود تصریح دارند که یک مسئله ادبی از این جهت که برای صیانت از خطا در گفتار در نظر گرفته می‌شود ادبی است و از آن جهت که برای فهم کلام شارع و استنباط از آن استفاده می‌شود اصولی است (سبحانی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۷) با این عبارت می‌توان مسانخت را اثبات کرد و نیاز به جواب دوم نیست در نتیجه باید گفت هم جواب دوم و هم این مطلب از کلام حضرت امام علیه السلام قابل برداشت است و به نظر می‌آید قابل جمع نیست.

۴-۴. بررسی اشکال تلامذه امام علیه السلام در رجوع سنخه به موضوع

از مهم‌ترین اشکالاتی که حضرات آیات جوادی و سبحانی (دام ظلهم) بر نظریه سنخه وارد دانسته‌اند اشکال رجوع این مبنا به میز به موضوع یا جامع محمولات است و ما در ابتدا مختصراً توضیحات این اشکال را از منظر آن دو تقریر کرده، سپس به نقد و بررسی آن از دیدگاه‌های مختلف می‌پردازیم.

آیت‌الله سبحانی (دام‌ظله) نظریه سنخه را چیزی مغایر نظریات میز به موضوع و یا میز به جامع محمولات نمی‌داند و معتقدند تسانخ و یا عدم تسانخ یا به دلیل مغایرت در موضوع است و یا مغایرت در محمول و یا در نسبت حکمیه؛ زیرا غیر از این سه جزء، چیزی وجود ندارد تا منشأ تسانخ یا عدم آن در مسائل باشد. در نتیجه این نظریه را نمی‌توان چیزی جدای از نظریات تمایز دانست. ایشان در نهایت در علومی که تباین نوعی دارند همانند علم حساب و هندسه (موضوع این دو متفاوت و متباین است)، قائل به تمایز به موضوع می‌شوند و در علومی که موضوع آن‌ها واحد است، ولی تغایر آن‌ها در جهت مشترک محمولات است قائل به تمایز به جهت مشترک در مسائل می‌شوند؛ مانند علوم نحو و صرف زیرا موضوعات هر دو، کلمه و کلام است اما در جهت مشترک محمولات خود، از یکدیگر متمایز می‌شوند. (سبحانی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۱-۳۲)

آیت‌الله جوادی آملی (دام‌ظله) در ابتدا بین علوم حقیقی و اعتباری تفکیک کرده و هر کدام را به حسب خود بررسی می‌کند. در علوم حقیقی می‌فرماید که هر قضیه مشتمل بر ۳ جز است نسبت که مندرک بین طرفین است و محمول نیز از شئون موضوع است سنخه به هر جزء تعلق پیدا کند در نهایت، به موضوع مسئله برمی‌گردد و موضوع مسئله به موضوع علم برمی‌گردد و باید گفت که منشأ نظریه سنخه، تمایز به موضوع است ایشان درباره علوم اعتباری نیز می‌فرمایند:

«اما در صورتی که مسائل به طور کلی یا حداقل محمولات آن‌ها اعتباری باشند هرگز جز در ظرف اعتبار میان آن‌ها وحدت و یا سنخیت تحقق پیدا نمی‌کند و هدف اعتباری داشته و در نتیجه امتیاز اعتباری را طلب می‌نماید.» (جوادی آملی، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۲۲۲)

البته توضیح مفصل این تفکیک در فصل مربوط به وحدت ارائه شد.

دو جواب به این اشکال داده شده است:

الف) آیت‌الله فاضل لنکرانی علیه السلام در جواب این اشکال می‌فرماید که سنخه به یک جزء خاص از مسئله تعلق نمی‌گیرد مثلاً در مثال «الفاعل مرفوع» سنخه فقط به فاعل یا تنها به مرفوع، تعلق نگرفته است بلکه به کل مسئله تعلق گرفته است و نمی‌توان این اشکال را مطرح کرد و ما می‌گوییم بین مجموع این مسئله با مجموع مسئله دیگر، سنخیت وجود دارد و تلقی ایشان از مراد حضرت امام علیه السلام این‌گونه است. (ملکی اصفهانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۰۵)

ب) حضرت آیت‌الله فرحانی (دام‌ظله) ۳ نقض را به این اشکال وارد می‌کنند و می‌فرمایند که اولاً جهت بحث در



اشکالی که مطرح شد در فضای خارج و محدوده معلوم است در صورتی که جهت بحث حضرت امام علیه السلام، در فضای علم و مجموعه گزاره‌هاست؛ و ثانیاً حضرت امام علیه السلام تصریح دارند که سنخه، گاهی به موضوع برمی‌گردد و گاهی به محمول؛ و ایشان از این نکته غافل نبوده‌اند (لنگرودی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۱) استاد فرحانی می‌فرمایند که ما در نظریه سنخه، به وجود مطلق تناسب در قضایای علم نیازمندیم حال این تناسب

باشد که موضوعات مسائل، افراد یک طبیعی باشند و یا اجزای یک کل باشند و یا تناسب در اشتراک محمولات باشند همانند علم فلسفه، زیرا محمول همه مسائل آن موجود است.

در توضیحات ایشان، نکته بسیار مهمی وجود دارد که به نظر می‌آید، پاسخ به سؤال احتمالی خواننده است زیرا وقتی می‌بینیم حضرت امام سنخه را در برخی از مسائل به موضوع برمی‌گرداند این سؤال به وجود می‌آید که ایشان در ابتدا چندین دلیل بر رد تمایز به موضوع، وارد کرده‌اند حال چگونه قائل به رجوع سنخه به موضوع در بعض مسائل شده‌اند؟

استاد فرحانی ظاهراً در قالب دفع دخل مقدر به این نکته اشاره می‌کنند که موضوعی که سنخه به آن برمی‌گردد، همان موضوع در عرض ذاتی نیست زیرا سابقاً آن فضا را کاملاً رد کردیم والان در فضای عقلایی و مرکب اعتباری، موضوعی را در نظر داریم که هم می‌تواند طبیعی باشد هم کل باشد یا حتی افراد و اجزاء آن‌ها؛ و نقض سوم ایشان مربوط می‌شود به بررسی جایگاه ربط و نسبت در مبنای حضرت امام که بسیار مفصل است و در این مقال نمی‌گنجد. (خارج اصول آیت‌الله فرحانی، جلسه ۱۳)

۴-۴-۱. تحلیل جواب آیت‌الله فرحانی ورد اشکال اعلام

به نظر می‌آید که جواب آیت‌الله فرحانی در دفع اشکال، بسیار قوی‌تر از جواب آیت‌الله فاضل علیه السلام است و ما می‌گوییم که با توجه به جواب اول آیت‌الله فرحانی مشخص می‌شود که اولاً آیت‌الله سبحانی (دام‌ظله) در حقیقت نقدی وارد نکرده است بلکه حرف امام را (که گفته است مسانخت لا علی التعیین است و گاهی به موضوع است و گاهی به محمول.) تکرار کرده است ضمن اینکه ایشان باید مشخص کنند که مقصودشان از موضوع، همان موضوع حقیقی است که در فضای عرض ذاتی مطرح می‌شود یا خیر؟

اگر در فضای عرض ذاتی هستند دو اشکال به ایشان وارد است اولاً ایشان در علوم اعتباری، قائل به موضوع شدند و مثال علم نحو و صرف و... زدند.

ثانیاً با صرف نظر از اشکال اول، همان اشکالی که امام به عرض ذاتی و موضوع گرفتند بر ایشان نیز وارد است. مگر اینکه بگوییم ایشان قائل به موضوع هستند ولی نه در فضای عرض ذاتی، بلکه همگام با امام، موضوع را در غیر فضای عرض ذاتی بررسی می‌کنند که با عبارات ایشان کاملاً متضاد است زیرا اگر همگام با امام بودند، لازم نبود در علمی مانند نحو و صرف با وجود تغایر در محمولات، موضوع را ملاک بدانند؛ و در نظریه سنخه باید گفت که امام علیه السلام

سنخه را ملاک می‌داند و سنخه در مسائلی که مسانخت و مغایرتشان به معمولاتشان است به محمول برمی‌گردد و نه موضوع.

همچنین می‌توان گفت که دلیل اول و دوم استاد فرحانی، به نوعی مشخص می‌کند که اشکال آیت‌الله جوادی، چند پله عقب‌تر از بحث فعلی است زیرا امام در ابتدا، ادله رد عرض ذاتی را وارد کردند با وجود آن دلیل علی‌العدم، قطعاً جایی برای مطرح کردن موضوع در فضای عرض ذاتی نمی‌ماند که بتوان سنخه را به آن برگرداند و اگر امام فرموده‌اند که سنخه به موضوع برمی‌گردد با التفات به رد فضای عرض ذاتی و اثبات حیث مجموعه گزاره‌ها در نظریه سنخه است؛ و قطعاً در این فضا موضوع مطرح شده، غیر از موضوع عرض ذاتی است.

نتیجه دیگری که می‌توان از عبارات امام در باب مسانخت لا علی‌التعیین گرفت، ضعف جواب آیت‌الله فاضل به اشکال است زیرا ایشان سنخه به مجموع اجزا مسئله برگرداند در صورتی که امام به صراحت می‌فرماید سنخه گاهی به موضوع است گاهی به محمول و آیت‌الله فرحانی نیز به این ضعف اشاره کرده است. البته اگر امام به این نکته اشاره نمی‌کردند، همچنان می‌توانستیم به ضعف این جواب پی ببریم زیرا مسانخت دو مسئله با یکدیگر، هیچ‌گاه بدون عامل نیست و از طرفی همه اجزای دو قضیه هم نمی‌توانند منشأ تسانخ باشند و اگر این‌گونه بود که دو قضیه یکی می‌شدند.



نتیجه‌گیری

- ۱- نظریه سنخه یعنی مشابهت ذاتی مسائل با یکدیگر که اتحاد و تمایز این مسائل، با پشتوانه سنخه صورت می‌گیرد.
- ۲- علم به معنای مجموعه گزاره‌ها، مرکب اعتباری است و به همین دلیل، تمایز و وحدت آن نیز اعتباری خواهد بود حتی در علوم حقیقی.
- ۳- ملاک میز به موضوع به دلیل مرکب اعتباری بودن و در نظر نداشتن موضوع واحد جامع در زمان شکل‌گیری علوم، غیرقابل قبول است و ملاک میز به غرض (به تنهایی و بدون منشأ) محال است زیرا لازم می‌آید غرض بی‌جهت، هر مسئله‌ای را شامل شود ضمن اینکه غرض، ذاتاً متأخر از سنخیت مسائل است و استدلال آن در دو فصل ذکر شد.
- ۴- می‌توان گفت که اکثر اشکالات وارده به نظریه سنخه، از اساس مردود است از جمله اشکال رجوع سنخه به میز به موضوع و اینکه امام می‌فرمایند گاهی سنخه به موضوع بازمی‌گردد، قطعاً موضوع در فضای عرض ذاتی را قصد نکردند زیرا ایشان با چند دلیل آن را مورد نقد دادند بلکه موضوع در فضای فعلی، شامل طبیعی و کل و ابعاض کل و... نیز می‌شود و اشکالی هم به آن وارد نمی‌شود.

فهرست منابع

۱. ایجی، عضد الدین، (با شرح سید شریف علی ابن محمد جرجانی)، شرح المواقف (بی جا)، منشورات شریف رضی، (بی تا)
۲. جلالی مازندرانی، سید محمود، المحصول فی علم الاصول، قم، موسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۸
۳. جلسات دروس خارج اصول آیت الله فرحانی در سال ۸۶ تا ۸۸. <http://farhani.net>
۴. جوادی آملی، عبدالله، ریح مختوم، قم، مرکز نشر اسرا، ۱۴۰۰ شمسی
۵. خراسانی، محمد کاظم، کفایه الاصول، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۳۸ هجری قمری
۶. خمینی، روح الله، مناهج الوصول الی علم الاصول، قم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۴۱۵ هجری قمری
۷. زنوزی، ملا عبدالله، لمعات الهیه، تهران، انجمن فلسفه ایران، بی تا
۸. سبحانی، جعفر، المبسوط فی اصول الفقه، قم، موسسه امام صادق (ع)، ۱۴۳۱
۹. سبحانی، جعفر، تهذیب الاصول، قم، دار الفکر، ۱۳۸۲ شمسی
۱۰. سبزواری، ملاهادی، شرح المنظومه، تهران، ناب، ۱۳۶۹ شمسی
۱۱. طباطبایی، محمد حسین، بدایه الحکمه، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۹۲ شمسی
۱۲. فیاض، محمد اسحاق، محاضرات فی اصول الفقه، قم، دار الهادی، ۱۴۱۰ هجری قمری
۱۳. قطب الدین رازی، محمد، شرح المطالع فی المنطق، قم، کتبی نجفی (بی تا)
۱۴. لنگرودی، محمد حسن جواهر الاصول، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۶ شمسی
۱۵. ملکی اصفهانی، محمود و سعید، اصول فقه شیعه، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، ۱۳۸۱ شمسی